

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه عصر (جله چهارم)

نختم مفهومی استادانوت ۹۵/۶/۱۳

در سوره‌ی کهف و بقره براساس واژه پیش رفتیم، براساس مفهوم هم می‌توانیم پیش برویم، ولی معنا در ابتدا باید از قرآن گرفته شود و در مرتبه‌ی بعد به صورت مفهوم ارائه شود، مفهوم به معنای مجموعه‌ی مولفه‌هاست. مثلاً وقتی که ناامنی را می‌گویند، این در مولفه‌های ایمان است و نه صرفاً واژه‌ی ایمان.

در فاتحه‌ی کتاب حتماً سعی می‌شود که براساس اشتراک واژه پیش برویم که مطمئن‌تر و محکم‌تر است، در فاتحه ما به یک مفهوم می‌رسیم که در فصول، مولفه‌ها و اجزای معنای آن را باز می‌کنیم. پس کتاب با فاتحه بسته می‌شود و با فصول باز می‌شود که اگر کسی در مولفه‌ای مشکل داشت با مراجع به فصل مربوطه برایش باز شود.

در مورد معنای ایمان جلسه‌ی پیش گفتیم که از واژه‌های مقابلش رفتیم، ولی اگر بخواهیم از واژه‌های ایجابی برویم حدود ۴۰۰ تا واژه را باید بررسی کنیم. به همین خاطر این جا واژه‌های مقابل بهتر است، زیرا که سریع‌تر به معنا می‌توان رسید. بنابراین ما روش‌های مختلف را می‌گوییم که هر کسی از هر طریقی توانست کار کند، نتیجه یکسان می‌شود ولی در تفصیل‌شان متفاوت می‌شود.

در کتاب معناشناسی ایمان که از واژه‌های مقابل ایمان رفتیم، شبیه همان چیزی است که جلسه‌ی پیش گفتیم. وقتی که شما یک جمله‌ای را می‌گویید "چقدر هوا خوب است"، گاهی این را حس کردید و گاهی همینطوری می‌گویید. تفاوتش در حس است بنابراین وقتی کسی بیشتر در قرآن کار کند، تفاوت واژه‌ها برایش محسوس‌تر خواهد بود.

■ چگونه می‌شود خشیت را افزایش دهیم؟

(۱) توجه به حقوق دیگران همبستگی بالایی با خشیت دارد.

(۲) فرد بی تفاوت نباشد و به شگفتی بیفتد.

اگر بخواهیم بشماریم ۱۵ راهکار خواهد شد و موضوع خوبی است.

سوال قبلی این بود که ما برای معنا شناسی ایمان دو راه داشتیم، یکی تعریف به مقابل بود، که مثلاً ایمان در مقابل تکذیب، اعراض (اعراض یعنی می‌پذیرد ولی بعد اعراض می‌کند)، کفر، فسق، استهزاء است و در آخر کتاب به معنای ایمان رسیدیم.

مولفه‌های این معنا به شرح زیر است:

ایمان، نزول حقیقتی در قلب است. که تصدیقی نسبت به آن در فرد ایجاد می‌شود. (مقابل کفر)

ایمان، پذیرش ولایت ولی است که زندگی‌اش را سامان می‌دهد و به واسطه‌ی این ساماندهی از بایدها و نبایدها بهره می‌برد. (مقابل تکذیب)

ایمان، به معنای اعتماد به حقیقت است. (مقابل اعراض)

ایمان، بازتابی آگاهانه در مقابل شائد و گناهان است، که با ثبات عقاید هم معنا می‌شود. (مقابل فسق، مربوط به پروزات است.)

ایمان، وساطت از ادراک تا عمل است. (مقابل استهزاء)

مولفه‌هایی که این جا آمده با اینکه ایجابی است، ولی همه از مفاهیم سلبی به دست آمده است. با دقت بیشتر می‌بینیم که این تعریف با تعریفی که قبلاً به آن رسیدیم شباهت دارد.

❖ مولفه‌ی اول: بستری ناامن.

بنابراین ایمان در بستری نا امن شکل می‌گیرد، ولی وقتی ایجابی می‌گوییم به گونه‌ای دیگر متوجه می‌شویم.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷/ غافر)

موجود اگر در بستر نا امن قرار گیرد ایمان برایش محقق نمی شود. پس دنیا باید وجود داشته باشد. مومن یعنی "ایمنی بخش"، و یومنون به یعنی "ایمان داشتن به او" یعنی ایمان به رسولان، و این استعاره ایست. در ملائکه هم ایمان وجود دارد ولی به اعتبار ایمان انسان، جنس ایمان ملائکه را بیان می کند و حالت استعاره‌ای دارد، یومنون بودن ملائکه نشان از عبودیتشان است.

❖ مولفه‌ی دوم: عامل امنیت بخش.

آخرت عامل ایمنی بخش است، بستر نیست. دنیا بر وزن "فُعلی" است و حالت بستریت دارد، ولی آخرت اسم فاعل است و حالت عاملیت دارد. ما احتیاج به یک عامل امنیت بخش به اسم آخرت داریم.

❖ مولفه‌ی سوم: یک قلب ذاکر است.

در واقع در دریافت‌ها می آید. در واقع امنیت باید در یک جایی مستقر شود، و شکلش هم شکل ذکر است، محلش قلب است.

❖ مولفه‌ی چهارم: بروز و انعکاس ایمان.

اگر دقت کنید که دنیا بستری نا امن است، ولی انسان می تواند خودش به واسطه‌ی قلبش یک بستر ایمانی درونش ایجاد کند و مدلش می شود همان "لاخوف علیهم و لا هم یحزنون".

به نسبت این مولفه‌ی ایمان لازم است که پذیرش‌ها و اتفاقاتی در انسان به موازات هر مولفه اتفاق بیفتند:

- در مولفه‌ی اول پذیرش انواع ابتلائات و امتحانات است.
- مولفه‌ی دوم پذیرش نقطه‌ی امن در این ابتلائات و تکیه به آن‌ها برای اینکه نجات یابد. این پذیرش وجود دارد ولی برخی مواقع فعال می شود.
- در مولفه‌ی سوم باید رفع موانع از قلب داشته باشد تا گیرایی داشته باشد. و اگر قلب موانع داشته باشد ذکر را نخواهد گرفت و آخرت را نخواهد پذیرفت. که در سوره‌ی مبارکه‌ی شعراء که بحث قلب سلیم را مطرح می کند، موانع قلب سلیم را بیان می کند، و می گوید که هر انسانی اگر موانع قلبش زدوده شود قطعاً به ذکر متصل خواهد شد. و گرنه قلبش محل وساوس شیطانی می شود. اگر کسی بگوید آخرت بستر است تعریف دقیقی نیست ولی عامل است.

وقتی ما تعریفی را مولفه بندی می‌کنیم، از اصل‌های اولیه‌ی ما این است که براساس ادراک انسانی خودمان به دنبال جزئی کردن آن هستیم، و مولفه بندی می‌کنیم.

وقتی که آن مفهوم انتزاعی را تحلیل کردیم، هر مولفه را به گونه‌ای در ذهنمان می‌آوریم. باید که با آن به گونه‌ای برخورد کرد که معنای ایمان در همان یک مولفه وجود داشته باشد. مثلاً ما می‌گوییم بستر نا امن، بعد معنای کل ایمان را می‌گوییم ایمنی در بستری نا امن.

مولفه‌ی اول: دنیا بستر نا امن

در سوره‌ی طه در مورد حضرت آدم(ع) می‌گوید که این کار را نکن که چنین اتفاقاتی برایت می‌افتد و دنیا را به شقاوت می‌گیرد، نیاز به لباس و ... می‌گیرد. دنیا را سخت می‌داند. آخرت و جهنم با ثبات است و این خودش به نسبت ایمن است ولی دنیا فضای بی ثبات است. تغییر در دنیا است. نا امن مطلق تغییر است. یعنی گیاه رویش پیدا می‌کند و خشک می‌شود، در سوره‌ی یس می‌گوید که " هر چه عمرت بیشتر شود شکسته‌تر می‌شوی ". یک بخش عمده‌ای در قرآن ترسیم نا امنی دنیا است. سوره‌ی مبارکه‌ی ملک به خوبی نشانگر آن است.

و می‌توان از قرآن انواع نا امنی‌ها را استخراج کرد. مثلاً " اجل " نا امنی است. یعنی جشن تولدتان را تسلیت عرض می‌کنیم. وقتی یک بچه را می‌بیند، خودش را می‌بیند، و ... بستر نا امن اجل است.

انواع و اقسام نا امنی وجود دارد، بحث مسکن، خوراک، انواع فقر و که در سوره‌ی بقره نقص اموال و انفس است. حیات اجتماعی انسان خودش انسان را نا امن می‌کند. حیات اجتماعی از موضوعات مهمی است که بحث عدالت مطرح می‌شود و بابا و مامان و ... دارد که هر کدام ممکن است برایشان مشکلی پیش بیاید.

شما هر طرف دنیا را که ببینید از همه‌ی جوانب نا امن است و حتی یک جانب هم امنیت ندارد. مثلاً دلبستگی‌ها هم نمی‌تواند امنیت کامل داشته باشد. همه‌ی شکایت‌ها وابسته به بستر نا امن است. مثلاً می‌گوییم چه خبر؟ مریضی و بی پولی و ظلم و ...

و اگر به جای آن عناوین عنوانی که مربوط به سوره‌ی انفطار است "والامر یومئذ لله" را بیاوریم به سمت مسائل بنیادی و فلسفی خواهد رفت. پذیرش ملائکه عبارت است از مولفه‌هایی از حیات، که آن‌ها را مستقیماً به امر الهی وصل می‌کند و نظام اسماء درشان اثر ندارد و نظام اسما در ساختشان معنا نمی‌شود.

دنیا در ذاتش نا امنی است. در دنیا کسی انتظار خوشی نباید داشته باشد. از دنیا نباید کسی امنیت طلب کند و امنیت ندارد. دروغ هم نمی‌گوید و در همه‌ی ظواهرش نا پایداری را نشان می‌دهد و ناپایداری است که منجر به نا امنی می‌شود. مثلاً شما یک نفر را دوست دارید، اولاً قرار نیست که همیشه او را دوست داشته باشید. معلوم نیست که او همیشه شما را دوست بدارد، معلوم نیست که شما همیشه باشید یا او همیشه باشد.

مگر اینکه این دوست داشتن آخرتی بشود و روی وجه ثابت برود و این نکته قابل اتکا و زوال ناپذیر است. به خدا وصل می‌شود و منافعش هم نقد است. همه چیز آخرت نقد است و دنیا به خلاف عقیده‌ی مردم نسیه است. در دنیا شما پول دارید ولی ندارید و این نشان از نسیه بودن است. سلامتی دارید ولی ندارید و نمی‌توانید روی آن حساب کنید. نمی‌توانید بگویید که من تا ظهر همین قدر سالم‌ام.

شما می‌توانید ایمانی داشته باشید که زایل نشود، ولی نمی‌توانید ایمانی پیدا کنید که سنتان بالا نرود و عوامل مرگ در شما دخیل نشود. همه‌ی آدم‌ها مردنی هستند. این دنیا بستر است. آخرت هم به نسبت دنیا "دار" است. ولی به نسبت دنیا وجهی به بستر دارد ولی اگر بستر بینیدش باید از دنیا بروید که مومن شوید، باید آخرت را به گونه‌ای بگیرید که در همین دنیا هم بتوانید مومن باشید.

مهم است که ما قسمت اول را بپذیریم، و از ناحیه‌ای به ایمان خدشه وارد می‌شود که برای دنیا امنیت قائل است. بسیاری از آن‌هایی که مشکل‌های عدیده دارند چنین است که می‌گویند من خانه‌ام کوچک است و ۳۰ متری است. خوب است آدم مشکل داشته باشد ولی همین که بداند که بسیاری همین را هم ندارند. ذهنیت‌های فرد نسبت به دنیا و اینکه دنیا را محل آسایش بداند القائات منفی به خودش می‌دهد و شرایط را برای خودش سخت می‌کند. می‌شود گفت که خب ما زندگی‌مان را می‌کنیم و هر وقت هم خواستیم می‌رویم در حیاط (پارک محله مان) و هوا می‌خوریم.

وقتی می‌گویند که الا و لابد باید چنین باشد، امتحانات برایشان سخت می‌شود. به گونه‌ای که انسان‌ها به خدا امر می‌کنند که خدایا از این طریق ما را آزمایش کن. اگر آدم آگاهانه دعا کند اشکالی ندارد ولی گاهی این منطق فکری آدم می‌شود. مثلا اگر بگویند که خدایا ما کم ظرفیت هستیم و ما را با ظرفیت کم مان بیازمای که خوب است. دنیا محل ابتلائات و امتحانات برای قرب به خداست.

خدا ما را در دنیا قرار داده است که اسماء و صفات و فیوضاتش را بر ما وارد کند و ما به قرب برسیم. وضعیت تغیر دنیا این است که انسان صفات درونی‌اش فعال‌تر شود و اگر این امتحانات برایش نبود این همه ارتقا برایش معنا نمی‌یافت و علم در او جاری نمی‌شد و در این امتحانات است که اسماء در او جاری می‌شود. اغلب آیتم‌های جوشن کبیر مربوط به امتحانات و ابتلائات است که به صورت مضاف الیه آمده است مثلا یا کاشف الضرّ و ...

خاصیت دنیا ناپایداری است و انسان نمی‌تواند دوام عمر بیشتر از این داشته باشد. کسی هم نمی‌تواند جلوی مرگ خودش و عزیزانش را بگیرد و این دو برای داغون کردن انسان کافی است. کسی که در ثروت کامل است، امنیت هم دارد ولی نمی‌تواند جلوی مرگ خودش و عزیزانش را بگیرد. دنیا محل پایداری نیست، زندگی انسان در یک موطن دیگری است. دنیا موقتی است، مشکلات دنیا هم موقتی است. ازدواج کند، موقتی است، ازدواج نکند، موقتی است، بچه دار شود، موقتی است، مرگ موقتی است، مرگ برای خود آدم موقتی است.

روایت داریم: «أفضل الأعمال أحمرها» (بهترین اعمال مشکل‌ترین آنهاست)، انسان کارهایی را بکند که باورش این باشد که دنیا محل ابتلا و امتحانات است. دنیا طلب و آسایش طلب نباشد.

یکی از منطق‌های نهج البلاغه از اول تا آخر توصیف ناامنی دنیاست. با اینکه خطبه‌های خشن حذف شده است ولی در همه‌ی آنها ناامنی دنیا و اجل دار بودن هستی دیده می‌شود. مثلا حضرت امیر(ع) می‌فرمایند که فکر نکنید که زمینی که روی آن راه می‌روید یکپارچه است، گسل دارد و

پذیرش این موضوع منجر به ثابت شدن انسان است و نپذیرفتن این موضوع منجر به همه‌ی اختلالات روان شناسی می‌شود. همه‌ی اختلالات روان شناسی یک پایه‌اش عدم امنیت است. کسی که دچار توهم یا بدبینی یا وسواس یا افسردگی است همه به همین خاطر است.

نگاه اگر به دنیا واقعی نباشد برای خودش حاشیه‌ی امن ایجاد می‌کند، دنیا به هم می‌ریزد و این حاشیه‌ی امن به هم می‌ریزد. وقتی که بررسی می‌کند می‌بیند قبل از فرزنددار شدن آسایش داشته و بعد از آن به ناامنی دچار شده است. اگر کسی نتواند در خانه پدر و مادر و همسر و فامیلش را تحمل کند، یا دنیا را امن می‌داند یا به خداوند امر می‌کند که چگونه او را بیازماید.

کرب و بلا نشان داد که انسان ولو اینکه انسان کامل باشد، و حتی انسان‌هایی که خُلُقاً و خُلُقاً به انسان‌های کامل شبیه‌اند در آن جا بوده‌اند. تعریفان از دنیا را به گونه‌ای داشته باشید که در آن امن شوید، شما نمی‌توانید به چیزی در دنیا یقین کنید و باید به امر ثابت یقین کنید. دنیا محل گذر است، برایتان فرق نکند که کی از دنیا خواهید رفت. هر چه که انسان زودتر دنیا و ناامنی آن را تعریف کند، راحت‌تر و سریع‌تر به نقطه‌ی اتکا متصل خواهد شد.

راجع به چیزهای ثابت فکر کنید، خدا هست، من هم هستم و من هیچ گاه از دنیا محو نخواهم شد. این فوق‌العاده است که خدا موجودی را خلق کرده و آن را به بقای خودش متصل کرده است. انسان باید این را با شوق بفهمد. انسان به نحوی خلق شده است که همیشه باقی است.

هر کسی که از دنیا رفته است، طبق قوانین آخرتی احضار می‌شود، می‌توان علما را احضار کرد، حضرت علامه حسن زاده آملی علمش را از اموات به دست آورده است. جلسه‌ی خصوصی با ابن سینا دارند، با اموات ارتباط دارند.

نگرانی نداشته باشید از اینکه نباشید. ممکن است که در دنیا نباشید که آن مهم نیست، آدم کی بمیرد مهم نیست، ولی چطوری مردن مهم است. شهادت انتخاب مرگ است. و بزرگترین عمل صالح است. یعنی کسی ناامنی دنیا و اجل را درک کرده است.

خواهشی که دارم این است که دوستان نهج البلاغه را با حالت تورق با محوریت این موضوع تورق کنند. مشکلات اغلب آدم‌ها در زندگی و ناسازگاری هایشان بالاخص در اقوام این مورد است. حساس بودن و کم‌صبری، زودرنجی و همه‌ی این‌ها حاصل این است.

خلاصه اینکه پوست کلفت نیستیم. ایمانمان قوی نمی‌شود و با یک باد به هم می‌ریزیم. از این ناحیه اگر کسی بتواند خودش را کنترل کند محل اصلی اولیه‌ی ایمان سازی است. و تقریباً همه به این مورد نیاز دارند.

راهکار: دنیا را مثل خدا ببینید که علمش از قرآن و روایات قابل استخراج است. سوره‌ی یونس(ع) و اعراف دید انسان را به خوبی اصلاح می‌کنند. سوره‌ی اعراف علم و دستگاه برای اصلاح دارد. اگر کسی این نقطه ضعف را داشته باشد تنها گوش دادن به سوره هم حالش را خوب خواهد کرد زیرا لحن و ریتمش به درمان کمک می‌کند.

اینکه انسان براساس حالاتی که به او عارض شده تصمیم نگیرد. انسان‌ها بعضاً خود را به حالات اضطرار مردگی می‌زنند و استفتاء می‌کنند. خوب است که ما به واسطه‌ی حال‌مان احکام را در منگنه قرار ندهیم. ولی باز هم بهتر از تمرّد کردن و اعراض است. برخی می‌گویند که آیا ما بریم خارج؟ می‌گوییم که برو خارج و گرنه همین دو رکعت نماز را هم دیگر نمی‌خواند. اگر ایمانش قوی‌تر بود می‌گوییم که باش و خودت اینجا را بساز، ولی اگر بگویند که اینجا نمی‌شود کاری کرد می‌گوییم خب پس برو خارج!

کسی که مومن می‌شود در دستگاه دیگری زندگی‌اش به هم می‌خورد، مثل کربلا می‌شود ولی امام حسین(ع) از بهجت، نشاط و معنویتش چیزی کم نمی‌شود، و در آن رضایت و آرامش و اطمینان است. ولی آدم‌ها وقتی خودشان را جای امام حسین(ع) می‌گذارند به هم می‌ریزند. آدم خودش را جای انسان مصیبت زده می‌گذارد و این خوب است ولی قرار نیست که غم و غصه‌ی او را به خودش منتقل کند.

ما ۴ مولفه برای ایمان نوشتیم، که ۱ مولفه بستر نا امن است و ۳ مولفه‌ی دیگر، امنیت و ذکر و "لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" است. اگر بباید مردم را به تنها مولفه‌ی اول دلالت دهید نادرست است. مشکل ما این است که ما قرآن را مقطوع می‌خوانیم. حضرت امیر(ع) وقتی در خطبه‌ای ایمان را ذکر می‌کنند تمام مولفه‌ها را می‌آورند. مثلاً می‌فرمایند: و ابنوا للخراب، یعنی بساز ولی یک جور بساز که بدانی که این ثبات ندارد. یک جوری که مردم بنای ثابت را می‌سازند، نساز. این فرق می‌کند با اینکه بگویم خانه نساز. نه، منظور این نیست که خانه نداشته باش. بلکه منظور این است که زیاد برایتان محل دغدغه نباشد.

انسان اگر این مولفه‌ی پذیرش را بفهمد اولین خاصیتش سلامتی کامل از اختلالات روان شناسی است.

مولفه‌ی دوم: آخرت، نقطه‌ی اتکا و امنیت بخش

مومن مهیمن است، کلمه‌ی قرآنی‌اش این است که عزیز است و عزت دارد.

ایمان عبارت است از امنیت یافتن و بروز آن، در دنیا (به عنوان بستر ابتلا و امتحان یا بستر تغیر و حوادث) به واسطه‌ی اتکا به وجه ثابت (حق) که منجر به بروزات از روی اطمینان و اعتماد به آن وجه ثابت می‌شود. در واقع ایمان یکپارچه است و همه‌اش را ایمان می‌گوییم و وقتی آن را مولفه بندی می‌کنیم، تک تک آن‌ها مولفه‌های ایمان است. لذا اگر بیایم فقط روی مولفه‌ی اول دست بگذاریم اوضاعمان به هم می‌ریزد، زیرا بحث این است که ایمان حبل الله متین است، ایمان عروه الوثقی، اعتصموا بحبل الله جمیعا است.

حبل الله متین، عروه الوثقی، هدایت به وسیله‌ی آیات و همه‌ی این‌ها یعنی محل پناه از حیث ایمان. یعنی محل قرار. محل‌های امنیت بخش دو حالت دارند یا در تکوین‌اند یا در تشریح و احکام‌اند.

پس یک طیفی از محل‌های امنیت بخش داریم. که فرد را از حالت تزلزل، تردد، ریب، استیصال و بسیاری چیزهای دیگر خارج می‌کند، فرد را محکم و قوی می‌کند. بنابراین اگر انسان تنها به بستر ناامنش توجه کند جالب نیست. سکینه از نتایج ایمان است. سکینه یک آرامش ثابت است و نتیجه‌ی انواع ایمان فردی و اجتماعی سکینه است.

ساعت دوم

ان شاءالله شب عرفه و شب عید قربان و شب عید غدیر هر جایی که هستید بتوانید دعاهای خوبی داشته باشید و به شناخت واقعی دست پیدا کنید.

قصه داشتیم که بخشی از سورهی انعام را بگذارم. در قرآن وقتی راجع به مولفه‌ی اول وقتی صحبت می‌کند از دو منظر صحبت می‌کند. یک موقعی در آیات اشاره می‌کند به دنیا و ویژگی‌های دنیا، یک موقعی اشاره می‌کند به ساختار ناامن انسان که شبیه به دنیاست. ساختار درونی انسان یا ساختار اجتماعی‌اش شبیه دنیاست، و هماهنگی این دو، بحث بسیار جالبی است.

از کجا می‌توان فهمید که برخی مواقع خدا به دنیا اشاره کرده است و برخی مواقع به ساختار درونی انسان؟ از خود بستر آیات.

برخی وقت‌ها در برخی آیات به این هماهنگی اشاره می‌کند، مثل سوره‌ی حدید، که هر دو مطرح می‌شود و کلمه هایش هم بین این دو در حرکت است:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُمْ وَتَفَاخُرُهُمْ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتْرَتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ (۲۰)

با اینکه دنیا را می‌گویند ولی لهو و لعب از ویژگی‌های خاص انسان است.

پس ۳ حالت می‌آید:

- ۱) گاهی از ناامنی دنیا می‌گویند: مثل سوره‌ی یونس.
- ۲) گاهی از ناامنی خود انسان صحبت می‌کند: مثل سوره‌ی انعام
- ۳) و گاهی بین ناامنی دنیا و انسان در گردش است: مثل سوره‌ی حدید.

در سوره‌ی انعام، انسان دنیا شده است. و با اینکه اسمی از انسان نمی‌گویند ولی آن چنان در قسمت اول صحبت می‌کند که انسان کامل دنیا شده است و در قسمت دوم سوره همین انسان، کَانَ که آخرت شده است. کسانی که

چشم برزخی دارند توانستند تجسم دنیا در افراد را ببینند و این کار سختی است و اگر کسی سوره‌ی انعام را بخواند می‌تواند چهره‌ی ملکوتی انسان‌ها را ببیند و ساختاربندهای آنها را متوجه شود.

سوره‌ی مبارکه‌ی انعام

۳ آیه‌ی اول از غرر آیات است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱)

عدل قرار دادن برای خدا این است که، به جای خدا کسی دیگر را جایگزین می‌کند، و به کس دیگر تکیه می‌کند. تصور کنید که می‌گویند خدا رزق می‌دهد، بعد تصور کند که اسباب رزق می‌دهند و اسباب را به جای خدا بگیرد. عدل شرک عملی است. نمی‌گوید که خدا نیست ولی به جای حرف خدا حرف دیگری را می‌شنود. بسیار عملیاتی است. ممکن است که فقط حرف خدا را نشود. می‌تواند تمام لایه‌های شرک را هم ببوشاند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّىٰ عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲)

طین یعنی خاک و آب و هوا (اگر طین مقید بیاید آتش هم اضافه می‌شود). انسان یعنی ملقمه‌ای از استعداد.

تمترون وقتی مطرح می‌شود، یک نوعی رفت و برگشت است تا اینکه کار را انجام دهد، تردید می‌کند مثلاً سرماخورده است و می‌گوییم که خریزه برایت بد است و اینقدر او می‌رود و می‌آید و به خریزه ناخنک می‌زند.

الآن داریم انسان را از منظر دنیا وصف می‌کنیم...

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳)

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴)

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۵)

این آیات بسیار مهم است ولی من الآن زیاد با آنها کاری ندارم. جلوتر می‌رویم.

قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲)

...

وَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱)
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲)
ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳)
والله ربنا، ما كنا مشركين!

انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

چگونه به خودشان هم دروغ می گویند، و آن چه که به آن افترا می بستند و عدل می گرفتند گم می شود.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كَيْفَ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)

آیات برای این آمده که انسان ها ایمان بیاورند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كَيْفَ يَجَادِلُونَكَ: همان رفت و برگشت و جدال است که در تمبرون گفتیم.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶)

نهی می کردند از پیام انبیاء، همان طوری که خودشان هم سمتش نمی رفتند. حالت دنیا این است که اگر کسی در مشکلی بیفتد دوست دارد که همه در آن مشکل بیفتند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷)

حال دنیا تغییر است. اصل برای این انسان این است که اصالت با نفع دنیاست، این حالت شرک است.

بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸)

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

این‌ها موقف موقف تفتیش می‌شوند.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ
عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱)

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲)

این آیات تکان دهنده‌ای است و خودتان ادامه‌اش را بخوانید.

دنیا حیات است، حیات داشتن یعنی جریان داشتن، ولی دنیا است یعنی تغییر دارد. اول سوره گفت که جعل الظلمات و النور، یعنی در آن ظلمات و نور جعل شده است. دنیا جایی است که می‌توان برای خدا عدل گرفت، می‌توان خدا را امترا کرد. تکک این آیات جای بحث دارد و هم‌اش به ویژگی‌های درونی انسانی برمی‌گردد که در دنیا فرورفته است و براین اساس می‌توانید ریشه تمام اختلالات ایمانی انسان‌ها را استخراج و درمان کنید.

اینقدر ساختارشان با حق فاصله دارد، اینقدر مشرک و گجج است که نمی‌داند که به کجا وصل است، نمی‌داند که که را می‌پرستیده است. نهایت گججی یک آدم است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲)

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳)

یعنی همه‌ی مشرکین را آورده است و ساختار وجودی شان را می‌گوید.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً إِتَّيَاهُ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كَيْفًا يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)

می‌گویند که این اساطیر اولین است، الان رسول نداریم، الان می‌گویند که این حکم برای گذشته است. و این خاصیت دنیا طلبی است.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶)

خاصیت دنیا و دنیا طلبی این است که همه با هم درون چاه می‌روند! پس آخرت طلبی که به بهشت می‌رود و کسی را با خودش نمی‌برد از این دنیا طلب کمتر است؟! پس به بهشت می‌روید دست ۱۰ نفر را بگیرید و ببرید.

در سوره‌ی انعام، آخرت خود آدم می‌شود. که نمود آن در آیات ۱ تا آخر سوره است و بیشتر آن تا آیه‌ی ۱۲۵ و آیه‌ی آخر است. در آیه‌ی آخر وصف خلیفه بودن انسان است، که یا جانشین خدا در روی زمین است و یا جانشین دنیا روی زمین. تغیر در سوره‌ی انعام و در سوره‌ی یونس هست. در سوره‌ی انعام خود متغیر را می‌آورد وسط ولی در سوره‌ی یونس بسترهای مختلف این تغیر را می‌گویند.

از آیه‌ی ۷۰ به آن طرف انسان خوب آخرتی را نشان می‌دهد. من خاطر جمع باشد که این طرف را فهمیده باشید، می‌رویم به بهشت. این طرف داغ است.

در سوره‌ی انعام با زندانی کار دارد، همه‌ی دنیایی‌ها را وارد یک مجمع کرده و بیان می‌کند.

بی جهت نبود که وقتی سوره نازل شد این مقدار ملائکه نازل شدند، آن‌ها آمدند که سنگینی سوره به پیامبر(ص) (یک جا دیدن تمام مشرکین عالم) صدمه‌ای نزند. تنها سوره‌ای است که اطمینان است که کامل نازل شده است، و هر کاری بکنید که قطعات آن را جدا کنید نمی‌توانید، همه پیوسته است. یک جا انسان‌هایی را می‌بینید که دستشان به جایی بند نیست.

سوال استاد:

فرض کنید حرف‌های من درست است، خدا در این آیات می‌آید یکی یکی توصیف می‌کند، قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَا كِنَ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَأَمْبَدَلٍ لِّكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيَّائِ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) وَ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) توصیه‌هایی به پیامبر(ص) می‌کند، دوباره ویژگی‌هایی از مشرکین بیان می‌کند تا اینکه برسد به این آیه: فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵). یعنی بعد از اینکه مشرکین را می‌آورد و پیامبر را دل داری می‌دهد این الحمد لله گفتن خدا یعنی چه؟

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (٤٢)

ارسال رسول برای اینکه آن‌ها متوجه باشند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَا كُنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٤٣)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (٤٤)

خلاصه وقتی باسها برداشته شد، اندرزه‌های رسولان یادشان رفت. و باب همه چیز را برایشان باز کردیم. و این‌ها ناامید شدند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٥) این یعنی چه؟

واو الحمد لله، استینافی است. پس جمله‌ی بعد باید برداشته شود و سر سوره بنشیند، یعنی روی غرض می‌نشیند. در واقع می‌خواهد بگوید که نظام شرک و کفر ابتر و منقطع است.

اگر شما دارید سیستم شرک را می‌بیند، یعنی شرک را با دوربین خدا ببینید که جعل ظلمات و نور است، این یک حادثه‌ی جالبی است که مثل خود دنیا است. و می‌بینید که این نظام چقدر احسن است و دنیا محل پیشرفت است.

مثل اینکه یک نفری بعد این داستان به هم ریخت، گفت پس عالم چه می‌شود؟ پس خدا و خوبی و معنویت و اخلاق چه می‌شود؟ مثل دنیا است. چطوری دنیا تمام می‌شود، این‌ها هم مثل دنیا تمام می‌شوند. و در یک برهه‌ای می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند مشرک باشد.

وقتی که این سوره را می‌خوانیم همین الان باید بگوییم که من مشرک نیستم، و اینگونه سریع به موحد تبدیل می‌شود. و اگر کسی بتواند در همین دنیا آن طرف را احضار کند اصلاح خواهد شد.

نکته: زندگی‌های ما در این دنیا با هم است و بدی‌هایمان به هم است ولی وقتی بالاتر می‌رویم می‌بینیم که هیچ چیزی با هیچ چیزی قاطی نمی‌شود، کسی نمی‌تواند به کسی ظلم کند، ناامنی ظاهری دارد. نشان به آن نشان که وقتی به آخرت می‌روید دیگر ناامنی نیست.

مشرك بودن برای دنیای موقت است. بعد از این دنیا مشرك هم نمی تواند دیگر مشرك باشد و چون مشرك در این دنیا از اسباب نفع نبرده است دیگر نفعی ندارد. باید با گوش و چشم و قلب سالم وارد آخرت شد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَاهَ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ عَذَابَ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷)

بحث از آدمی است که خودش نا امن است. و مشکل خودش است.

وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸)

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹)

نظام فکری تو باید یک نظام فکری در امنی باشد که خودت لا خوف و لا یحزنون باشی، خود آدم باید امن شود.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

نه خزانه دار بودن و نه غیب دانستن امنیت آور نیست. تنها تبعیت از وحی امنیت آور است.

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱)

وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ
مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲)

کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند و خواستار خشنودی او هستند، طرد مکن. نه چیزی از حساب آنها بر عهده تو است و نه چیزی از حساب تو بر عهده ایشان. اگر آنها را طرد کنی، در زمره ستمکاران در آیی. (۵۲)

یعنی باید اول یرجون ربهم بالغداه و العشی باشد و بعد به امنیت برسد و بتواند امنیت بخش باشد. خواندن خدا را به افراد یاد دهید. و اگر خواندن خدا را به انسان‌ها یاد ندهید او از شرک خارج نخواهد شد.

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴)

این انسان موحد شده است ولی بدی می‌کند به جهالت که خدا این را می‌بخشد.

قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶)

بگو: مرا منع کرده‌اند که آن خدایانی را که جز الله می‌خوانید پرستش کنم. بگو: از هوسهای شما متابعت نمی‌کنم تا مبدا گمراه شوم و از هدایت یافتگان نباشم. (۵۶)

قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶)

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷)
قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

این قل‌ها خطاب به انسانی است که نماد دنیا است!

.....

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ (۸۲)

همه‌ی حرف را این جا می‌زند.

این آیه را اگر معکوس کنی درست می‌شود. کسانی که ایمان نیاوردند و ایمان فطری‌شان را به ظلم پوشاندند برایشان امنی نیست و مهتدون هم نیستند. اگر کسی بگوید که یک آیه بیاورید برای ایمان این آیه‌ی خوبی است. امن دوم با ایمان اول متفاوت است. امن اولی این است که فرد خدا را می‌خواند و امن دوم امنی است که از جانب خدا می‌رسد.

دنیا = نا امن

انسان غیر مومن = نا امن

پس خصوصیات دنیا همان انسان نا امن است. اینها در زندگی روزمره هم قابل دیدن است. شیطان بسیار شبیه دنیا است. نمی شود به او اعتماد کرد. آدم می شود دنیا. یعنی آدم می شود نا امن.

خدا هر چیزی را که خلق کرده از بین نرفته است. خب خدا که دنیا را خلق کرده و دنیا هم مخلوق است. می گوید که دنیا هست؟ چگونه دنیا هست؟ می گوئیم دنیا همان جهنم است. انسان جهنمی مظهر دنیا است. بنابراین وقتی دارد جهنم را می گوید کأنّ دارد انسان را می گوید. وجه باقی دنیا نامش " جهنم " است.

وجه فانی دنیا جایی است که اسباب ظهور و جلوه دارند. علت و معلولها از جنس اسباب است.

به خاطر همین این آدمی که مشرک است وقتی که می گویند بگو خدای تو کیست؟ می گوید که من شرک نمی ورزم و دروغ می گوید. مثل اینکه دنیا را با خود آورده است.

یک مرتبه یک نفری را می بینید که آخرت است و در دنیا افتاده است، مثل اینکه ابراهیم آخرتی است که در دنیا است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴)

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵)

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶)

وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷)

ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (٨٩)

کتاب و حکم و نبوت داده شدند. نبوت یعنی چه؟ مقامی که بالای یک قله‌ای است و کان دارد از آخرت خبر می‌دهد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَتْهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ (٩٠)

بهشتی را می‌گوید که تمثّلش در یک آدم است.

سوره‌ی مبارکه‌ی یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (١)

سوره‌ی یونس و انعام از نظر محتوایی بسیار شبیه هم‌اند هر چند ظاهراً شباهتی ندارند.

.....

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (٧)

أُولَئِكَ مَاؤُنْهْمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٨)

عدم امید به لقاء ما یعنی چه؟ نه فقط قیامت بلکه به لقاء ما. عمل کردن به حکم خدا امید به لقاء است.

.....

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١١)

انسان در یک بستری قرار گرفته شد است. دارد خصوصیات بستر را می‌گوید.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ
لِلْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٢)

.....

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضُرِّآءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا
تَمْكُرُونَ (٢١)

در آن سوره بلافاصله آدم‌ها را وارد محشر کرد و شروع کرد با آن‌ها صحبت کردن ولی در این سوره این آدم‌ها و
مواجهاتشان در دنیا را نشان می‌دهد.

یعنی اگر رحمتی بعد از سختی به آن‌ها برسد مکر می‌کنند.

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُم فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ
جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لئنِ لَأُنَجِّيتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ (٢٢)

وارد لایه‌ی مثل می‌شود. اینکه اول در کشتی سرخوش و امن هستند. و مادامی که وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ و فکر کرد
که هیچ راه بازگشتی ندارد، دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لئنِ لَأُنَجِّيتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، و می‌گوید که
خدایا اگر ما را نجات دهی ما نعمت هایت را شکر می‌کنیم. یعنی خدا را باز هم با نعمت دید و خدا را با نعمتی که
داشت می‌بیند و نمی‌گویند که لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ مثلاً.

فَلَمَّا أَنْجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٣)

مثل همان سرایت شرک در سوره‌ی انعام است.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتَتْهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٢٤)

وقتی که می گوید مثل حیات دنیا یعنی این، یعنی هر نعمتی که در دنیا استقرار پیدا می کند مثل این است، از جایی می آید و به آن اطمینانی جلب می شود و همان جا که می خواهد به آن تکیه شود خشک می شود.

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢٥)

دار سلام دنیا نیست! لحن خواندنتان مهم است.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٦)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٧)

این آیاتی است که اگر کسی بلد باشد بخواند، اگر حتی جزء کسانی هم باشد که سیئه داشته باشد می تواند بخواند و وارد بهشت شود. اگر بلد باشید آیات را به سیستم دعایی بخوانید بهشتی می شود. سیئه انسان نباید عاصم از خدا باشد.

كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا یعنی اینکه این باز هم عارضی است و می شود با ندا دادن خدا و رسول صورتش را از ظلمت پاک کنی. عین این آیات را در سوره ی انعام دارید ولی این یک طور دیگری گفتید.

اگر قرار شد کسی کاری راجع به دنیا و آدم دنیا در این دو سوره کار کند می تواند وصف مشرکین را به دنیا و وصف دنیا را به مشرکین بدهد. اینها دارد بستر آدم را می گوید و انعام آدم را می بیند که بستر را بفهمد.

این دو سوره ایمان را از وجه بستر (مولفه ی اول) تعلیم می دهد.

در مورد آخرت بحث مفصلی داریم که آقای جمالی یک کاری کردند که تمام مضاف الیه و صفت و موصوف‌های واژه‌ی آخرت را در آوردند. من به قشنگی این‌ها نمی‌توانم بگویم ولی به زبان خودم بحث آخرت را چنین می‌گویم که در قرآن به شکل‌های مختلف آمده است.

(۱) آخرت گاهی با بحث "داریت" است. که بستر بودنش مهم است. یعنی آخرت بستری است مهیمن بر دنیا. این طور نیست که دنیا تمام شود و آخرت شروع شود. یعنی اگر این دنیاست، دنیا تمام می‌شود؛ دنیاست که می‌رود و آخرت از اول بوده و بعد هم مانده است. دار آخرت دارای وصف ثابت حق است و می‌تواند متعدد و متنوع باشد. بنابراین مراتبی از آن یافت می‌شود. کانّ وقتی وجه ثابت حق در لایه‌های مختلف می‌آید مراتب می‌گیرد.

پس در این مورد دار آخرت و حیات آخرت مدّ نظر است، یعنی جلوه‌ی حق در مراتب. که می‌تواند آخرت صفت آن جلوه باشد و به گونه‌ای است که می‌تواند جانشین آن گردد و آن را بیان کند.

پس دار خودش صفت است که موصوف می‌تواند متنوع باشد ولی در همه شان حق جلوه دارد. آخرت جای موصوف نشسته است. و خودش نسبی است و تقابلی با اول دارد. آخر یعنی بعد بودن، چسبیده‌ی به قبل. آخر یعنی دیگر که می‌تواند منقطع باشد. که اول و بعد دارد. چیزی که اول دارد و اسم افعال است. ولی آخر اسم فاعل است. وقتی می‌گوید آخر تلازم دارد. منقطع نبودن قبل درونش دارد. بیان نحوه‌ی استمرار آن است. آخر یعنی آن چیزی است که نمی‌گذارد که قبل بدون بعد باشد (حالت فاعلیت مهم است). سبب تداوم و تلازم است. این استمرار گاهی بعدیت است (آخر) و گاهی پُشتیت (آخر)!

منظورمان باطن نیست، منظورمان وراء است. یعنی قوام این دنیا به آخرت است. دنیا حالت متغیّر دارد. در واقع هیچ تغیری بدون وصل به ثابت وجود ندارد.

ثابتی که منجر می‌شود دنیا باشد، به آن آخرت می‌گویند. آخرت جلوه‌ی ثابت دنیاست. حیات آخرت، بستری مهیمن بر دنیاست. حیات آخرت یعنی علم و قدرتی ثابت و نافع برای حیات بخشی مومنین است.

۲) امور آخرتی:

حیات آخرت، یعنی ثابتاتی که منجر به اجرای امر و سنت‌های الهی می‌شود، که این‌ها هم باز پشتیت است. اصلاً همه‌ی قوانین جزء امور اخروی می‌رود. امور دنیوی آن‌هایی است که فانی اند ولی امور باقی امور اخروی هستند.

امور اخروی قیدی است که در دنیا جریان یافته است. اگر بخواهیم اسمی روی آن بگذاریم یک غیب است. به هر چه که در دنیا بود شهادت و به ورای آن غیب می‌گوییم. غیب در دنیا جریان دارد و دنیا را به ثبات می‌رساند: یا در صورت عرصه‌ی جزا یا در صورت اجرای قوانین.

پس آخرت مفهوم وسیعی از دو عرصه می‌شود. (قیامت و اجرای قوانین) غیب هر چیزی که قابل مشاهده‌ی دنیایی نیست، غیب یعنی عدم ملموس با حواس دنیایی.

در عرصه‌ی اجرای قوانین، ظهوراتش این است که عاقبت امور چنین است. عاقبت الامور مصداقی از این دو عرصه است ولی در همین دنیا هم ظهور دارد. هر وجه ثابتی که در دنیا جاری است به واسطه‌ی قیامت است. در واقع نقد ترین چیز در دنیا آخرت است.

آخرت جنبه‌ی فاعلیت دارد. وقتی مولفه بندی می‌کنم ایمان عامل دومش عامل امنیت بخش بود و آخرت می‌شود همان جزء امنیت بخش. یعنی اگر توجه به آخرت یا عاملیت آخرت در فرد جاری نشود ایمان در او جاری نمی‌شود. یومنون بالآخره یعنی چه؟ بای سببیت است. یعنی ایمان به سبب آخرت امکان پذیر است. ما نمی‌خواهیم بگوییم که ایمان به موضوع آخرت، با وضع باب افعال نمی‌خورد. باب افعال یعنی بروز امنیت.

ما سر اینکه بعد بآء را موضوع بگیریم، اصراری نداریم و از این طرف هم اشکالی ندارد که سببیت بگیریم:

۱) اگر موضوع بگیریم خصوصیتش چنین است که اگر آخرت موضوع باشد، مثل این است که بگوییم معرفت و تصدیق به آخرت است. موضوعی گرفتن وارد علم و ادراک می‌شود.

۲) اگر بآء سببیت باشد. یعنی اولاً ایمانش عملی است و فقط یک ادراک نیست و جلوه‌ی بیرونی دارد ثانیاً به عامل ایمان که جاری شدن آخرت است. یعنی اتصال به یک عامل امنیت بخش منجر به امنیت او شده است.

غیر سبب باشد ایمان معرفتی است و جنبه‌ی تصدیقی می‌یابد. اما گاهی این باء سببیت شود. حتما آخرتتان پرو پیمان می‌شود که امنیت آور باشد.

سورة النمل بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طس تِلْكَ اٰیَاتُ الْقُرْءَانِ وَ كِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۱)

هُدٰی وَ بُشْرٰی لِّلْمُؤْمِنِیْنَ (۲)

الَّذِیْنَ یُتِمُّوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ یُوقِنُوْنَ (۳)

اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ زَیْنًا لِّهُمْ اَعْمَالُهُمْ فَهَمْ یَعْمَهُوْنَ (۴)

وصف ایمان به آخرت اظهار مولفه به وجه تاکید است. یعنی ما از قبل پذیرفتیم که ایمان به واسطه‌ی ایمان به آخرت یا توجه به آخرت پدیدار می‌شود. پس آخرت ایمان ساز است، زیرا که بلافاصله لایومنون را گفته است. این صفت بوده و استمرار معکوس پیدا کرده است. از این فهمیدیم که این باء سببیت است و مولفه است.

آن چه که وصف مومن است، یقین به آخرت است. یقین ورزی عامل تقویت کننده‌ی ایمان است یعنی یقین ورزی بالاتر از ایمان است.

پس مولفه‌ی دوم ما آخرت شد که توضیح دادیم.

یک سری روایات جلسه‌ی بعد خواهم گفت که کامل این قسمت را می‌پوشاند که دنیا و آخرت با هم متضاد اند، نه با هم قابل جمع‌اند و نه متناقض‌اند. یعنی زمانی که دنیا را می‌آوری دیگر نمی‌توانی کلمه‌ی آخرت را بیاوری مثل متغیر و ثابت. کلمه‌ی آخرت صفت بودنش او را پیچیده می‌کند که موصوفش گاهی حیات، امور، یوم، دار و ... است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات